

شوهرش، در تعقیب و گریز از دست گروهبان نغمه و سپس سکناس فرار از کارگاه ساختمانی سنگستانی‌ها بسیار ماهرانه رانندگی می‌کند. گلرخ کمالی زنی اخلاقی‌گرا است و قوانین یک ازدواج متعهدانه را می‌پذیرد و از شریک عاطفی‌اش نیز انتظار دارد تا مطابق با قوانین خانواده به ازدواجشان متعهد باشد. او یک سال پیش، همسرش را به ظن خیانت با منشی شرکت (فرشته) ترک کرده و حالا پشیمان است. در گفت‌وگوی تلفنی با پدرش می‌گوید: «راستش خیال می‌کنم این همه وقت بی‌خود بهش مشکوک بودم. آره، تو می‌گفتی بابا. یادمه! از این اخلاق‌های گند سرتقی خودم واقعا به ستهم» (دقیقه‌ی ۲۱). در ادامه او زنی ست که حاضر است اشتباه خود را بپذیرد. در خصوص منشی شرکت با رفتن به خانه‌اش و عذرخواهی این اشتباه را جبران می‌کند. او عذرخواهی را یک حرکت اخلاقی می‌داند و می‌گوید: «وای چه سخته گفتنش! بین اخلاقاً وظیفه به خاطر اون بدگمانی بی‌جارت معذرت بخوام. چی بگم! اصلاً خودمو اون طوری نمی‌شناختم» (دقیقه‌ی ۲۴). و برای جبران خطایش در مقابل ناصر معاصر به فرشته می‌گوید: «شاید حالا که احتیاج به کمک داره فرصتی باشه که جبران کنم. آره. حتماً این کار رو می‌کنم» (دقیقه‌ی ۲۵). این همراهی با شوهرش تنها به دلیل جبران خطا نیست بلکه او این را وظیفه‌ی خود نیز قلمداد می‌کند. در سکناسی که در شرکت آفرندی توسط دیلاق کتک می‌خورد. آفرندی به او می‌گوید: «در برابر پولی که گرفتی خوب کار می‌کنی. خب ما مطمئنیم که کلکی در کاره. به دو برابر قیمت استخدامت می‌کنیم کشف کنی چه کلکی.» گلرخ می‌گوید: «من پولی نمی‌گیرم.» آفرندی داد می‌زند: «مجانانی؟» گلرخ می‌گوید: «من همسرش هستم» (دقیقه‌ی ۱۱۶). و به این ترتیب به طور ضمنی تأیید می‌کند که این وظیفه‌رانه در برابر پول بلکه در برابر نقش همسری ایفا می‌کند. از سویی دیگر عواطفش در گرو نجات شوهرش است. از نظر گلرخ کمالی دیدن شوهرش در زندان سخت‌تر است از بازخرید همه‌ی چک‌ها و گرفتن رضایت همه‌ی شاکی‌ها (دقیقه‌ی ۱۳۴). اوزن جسوری به نظر می‌رسد و با وجود این که تا پیش از این تنها قادر به شمردن اعداد دورقمی بوده و در حوزه‌ی داستان قلم می‌زده است اکنون در جایگاه یک شرخر زن پا به جرحه‌های تو در تو ی بازار می‌گذارد و با تیپ‌های مختلفی از بازاربان مرد بر سر خرید چک ناصر معاصر وارد چانه‌زنی می‌شود. او به تنهایی به آدرسی دورافتاده از شهر برای دیدن شوهرش در حوالی باغستان، همان جای سگ کشی می‌رود (دقیقه‌ی ۲۷). حاضر می‌شود با نابری قرار ملاقاتی بگذارد که از عاقبتش می‌هراسد و به کارگاه سنگستانی‌ها می‌رود. هم چنین او زنی زیرک است. گلرخ در همان ابتدای چانه‌زنی‌ها با منتسب و سپس



باشم یا نباشم؟» (دقیقه‌ی ۱۲) اگر چه رنگ کت و بارانی بلند او در ادامه‌ی فیلم به رنگ‌های خاکستری تیره و روشن، قهوه‌ای تیره و مشکی تغییر می‌کند، اما هرگز رنگ روشن به خود نمی‌گیرد و یا طرح و مدلش تغییر نمی‌کند. این پوشش بی‌شبهت با همان پوششی که بر تن مردان فیلم از جمله ناصر معاصر، شریک و جواد مقدم، پدر گلرخ، عیوض سرایدار، گروهبان نغمه، منتسب و شوهر خواهر منتسب در بانک، هاشم برید و آفرندی می‌بینیم، نیست. گویا گلرخ در ظاهر (به غیر از سکناس‌های زندان) لباسی به تن دارد که اگر روسری را به عنوان متغیر حجاب در آن نادیده بگیریم بی‌شبهت به پوشش مردان نخواهد بود و این در حالی است که سایر زنان امروزی فیلم مانند فرشته و منشی آفرندی از این پوشش تبعیت کرده اما مشدی خانم (همسر حاجی نقدی) و خواهران منتسب پوشش دیگری از جمله روسری، چادر مشکی و چادر سفید به تن دارند.

گلرخ کمالی در دهه‌ی شصت و ابتدای دهه‌ی هفتاد هجری خورشیدی در ایران که ممیزی‌های ارشاد برای پوشش و حجاب زنان در سینما به نسبت امروز که این مقاله نوشته می‌شود، بسیار زیاد و دست‌وپاگیر تر بود، از جهت آرایش سر و صورت زنی پیشرو محسوب می‌شود. او رژ لب برافق دارد و با اندکی آرایش در نمای مدیوم-کلوزآپ قرار می‌گیرد. کمی از موهای او در ناحیه‌ی جلوی سر از روسری پیداست. هم چنین دست‌های او را در نماهای اینسرت آراسته و لاک‌زده می‌بینیم. گلرخ کمالی زیباست این را نه تنها انتخاب بازیگر زن (مژده شمسایی) و نام نمادین گلرخ نشان می‌دهد بلکه غیر از آن در خلال متن نیز می‌توان نشانه‌هایی از این زیبایی یافت. به عنوان مثال زمانی که گلرخ با ترفندی وارد حجره‌ی حاجی نقدی می‌شود، واکنش حاجی نقدی نشان‌دهنده‌ی شگفتی او در برابر زیبایی گلرخ است. او که ابتدا برای صحبت با گلرخ چون «زن» است امتناع کرده و به گلرخ کمالی گفته است که یک مرد پیدا کند تا به جای او حرف بزند؛ به محض ورود گلرخ، گل از گلش شگفته و می‌گوید: چه معجزه‌ای! در ادامه‌ی گفت‌وگو با گلرخ درباره‌ی شغلش و جنسی که در بازار مشغول به خرید و فروش آن است، به اشاره و کنایه به گلرخ می‌گوید: «ولی دیدن جنس هیچ بد نیست. بر منکرش لعنت. تبار کالله-وهوخیر الماکرین» (دقیقه‌ی ۶۹). نگاه تحسین برانگیز و زیر چشمی شوهر خواهر منتسب به گلرخ در بانک در حالی که زیر لب می‌گوید: «حیف شد، خیلی حیف شد...» (دقیقه‌ی ۵۲). نیز مبین زیبایی گلرخ است که البته این نکته توجهی بر عملکرد جنسیت‌زده‌ی



**در سطح نخست نشانه، گلرخ کمالی در سگ کشی به عنوان یک «زن» ظاهر می‌شود اما نه به شیوه‌ی زنان سنتی که تا پیش از این دیده‌ایم. همان طور که اشاره کردیم او در ظاهر اگر چه زیباست و به آراستگی‌اش اهمیت می‌دهد اما در شیوه‌ی پوشش خود تفاوت چندانی با مردان متن ندارد. در یک جامعه‌ی سنتی از زنان انتظار می‌رود تا دو نقش مهم مادری و همسری را به خوبی ایفا کنند. بهترین غذاها را تهیه کنند، بهترین پذیرایی را انجام دهند، در انجام امور داخل خانه فعال باشند و با فرزندان خود مشغول باشند، درست همانند مشدی خانم در خانه‌ی حاجی نقدی. در این موقعیت اما با نقش اول فیلم سگ کشی روبه‌رو می‌شویم که زنی متفاوت است. گلرخ اگر چه دغدغه‌ی اصلی‌اش خانه و خانواده است اما برای فرزندان او می‌اندیشد و مرد را مورد ارزش‌یابی قرار می‌دهد تا ببیند آیا او آماده‌ی پذیرفتن مسئولیت پدری است یا خیر؟ (دقیقه‌ی ۶۲). او نویسنده است و در جامعه فعالیت می‌کند این در حالی است که کتابش را به همسر و عشق همیشگی‌اش ناصر معاصر تقدیم کرده است (دقیقه‌ی ۷۹).**

گلرخ را نه در فضاهای بسته‌ی خانه و آشپزخانه بلکه بیشتر از آن در مکان‌هایی می‌بینیم که یادآور هویت مردانه است؛ همچون بازار، شرکت، نمایشگاه انومبیل و پشت فرمان. در دوره‌ای که رانندگی برای زنان در ایران به اندازه‌ی امروز یک امر عادی قلمداد نمی‌شود و هم چنان رانندگی فعالیت‌ی مردانه به حساب می‌آید، می‌بینیم که گلرخ کمالی در جستجوی